

قانون، مالکیت و جغرافیای خشونت: مرز، پیمایش^۱، شبکه^۲

نیکلاس بلاملی

برگردان و تلخیص: آیدین ترکمه

چکیده: خشونت فیزیکی، چه بالفعل باشد و چه تلویحی، برای مشروعیت بخشی، پی‌ریزی و عملکرد رژیم مالکیت غربی اهمیت دارد. فضاوندی‌های معین – به‌ویژه فضاوندی‌های مرز، پیمایش و شبکه – نقشی پرکیتیکال و ایدئولوژیک در تمام این مراحل/لحظه‌ها دارند. از دید نویسنده، مالکیت و فضا هر دو به‌واسطه‌ی قانون‌گذاری‌های متنوعی بازتولید می‌شوند. در حالی‌که این قانون‌گذاری‌ها می‌توانند نمادین باشند اما افزون بر این، باید به‌سان مواردی پرکیتیکال، مادی و جسمانی نیز تصدیق شوند.

واژگان کلیدی: مالکیت، فضا، خشونت

قانون، هم مخلوق خشونت زبانی است و هم مخلوق تصویرپردازی‌ها و تهدیدات زور، آشوب و درد ... در غیاب این تصویرپردازی‌ها و تهدیدها هیچ قانونی وجود ندارد ... (Sarat and Kearns, 1992a, 1)

پژوهشگران مختلف، رابطه‌ای را بین قانون دولتی و خشونت تشخیص داده‌اند. از دید جان لاک، ۳۰۰ سال پیش، حق قانون برای صدور مجازات مرگ، بخش جدایی‌ناپذیر قدرت سیاسی به‌شمار می‌رفت. اخیرتر، ماکس وبر، دولت و قانونش را عاملی دانست که از حق انحصاری و مشروع اعمال خشونت و زور درون قلمروش برخوردار است. دریدا استدلال کرده است که قانون همواره زور مجاز^۳ است ... چیزی به نام قانون وجود ندارد مگر این‌که در خود، به‌صورت پیشینی، در ساختار تحلیلی مفهومش، دربردارنده‌ی امکان «اعمال»، یعنی اجرا از طریق زور باشد. جغرافیدان‌های سیاسی نیز پیوند خاصی را بین خشونت و دولت به‌طور کلی تصدیق کرده‌اند.

با این همه با وجود پیوند روزمره‌ی بین قانون و خشونت در نظریه‌ی سیاسی غربی، این پیوند هنوز قابل هضم نیست. برای مثال، برای ارائه‌ی تعریفی در این زمینه، در کلاس‌های جغرافیای سیاسی، نوعی دودلی در دانش‌جویان و خودم وجود دارد. ما طوطی‌وار تعاریف را تکرار می‌کنیم اما به سرعت از روی معانی و پیامدهای‌شان می‌پریم. این البته از آن رو است که خشونت و قانون، ناسازگار به نظر می‌رسند. لیبرالیسم به دنبال آن است تا خشونت را بیرون از قانون قرار دهد، و به این ترتیب نظارت/مقررات دولتی را هم‌چون موردی تصویر کند که مانع از آنارشی/دولت‌ستیزی هنجارستیزانه می‌شود. حاکمیت قانون، به خاطر توانایی‌اش در اعمال خشونت به شیوه‌ای متمدنانه و انسانی، والا تلقی می‌شود. در نتیجه با نوعی جمود تصور سیاسی درباره‌ی خشونت مواجه هستیم.

این مقاله با استفاده از ادبیات موجود در این زمینه به دنبال آن است تا قانون و خشونت را تحلیل کند. این مقاله بر رابطه‌ی خشونت با مالکیت خصوصی زمین متمرکز است. استدلال خواهیم کرد که خشونت، نقشی اساسی را در مشروعیت بخشی، پی‌ریزی و عملکرد رژیم مالکیت خصوصی بازی می‌کند. در این راستا به دنبال آن هستیم تا ادعای دیگری را طرح کنیم: ادعایی درباره‌ی فضا. ما جغرافی‌دان‌ها عموماً نسبت به در نظر گرفتن خشونت‌های قانون دولتی بی‌میل هستیم. استدلال خواهیم کرد که خشونت قانون هنگامی که در پیوند با مالکیت خصوصی قرار گیرد با نوعی جغرافیای ذاتی و پربرایند همراه است. برای این منظور از سه مفهوم فضاوندی مرز، پیمایش و شبکه استفاده می‌نم و نشان می‌دهم این سه، نقش پرکیتیکال و ایدئولوژیک مهمی را در مشروعیت بخشی، پی‌ریزی و عملکرد مالکیت بازی می‌کنند.

¹ survey

² Blomley, Nicholas: Law, Property, and the Geography of Violence: The Frontier, the Survey, and the Grid, *Annals of the Association of American Geographers*, 93(1), 2003, pp. 121–141

³ authorized

مالکیت

داشتن مالکیت بر زمین به معنای برخورداری از حق برخی استفاده‌ها یا بهره‌برداری‌ها از زمین است. چنین حقی ضرورتاً رابطه‌ای است. حقوق مالکیت، روابط میان افراد را از طریق توزیع قدرت کنترل منابع ارزشمند تنظیم می‌کند. مجموعه‌ی حقوق مالکیت شامل قدرت استفاده از مایملک و انتقال آن به دیگری و نیز قدرت ممانعت از ورود دیگران می‌شود. این حقوق یا از طریق سنت و یا از طریق قانون، لازم‌الاجرا هستند. این حقوق هم دربرگیرنده‌ی سهمی از منابع عمومی است و هم شامل حق فردی نسبت به یک چیز خاص. بنابر هدف این مقاله، من بر مورد دوم متمرکز می‌شوم.

با وجود فردگرایی ظاهری و شمایل حقوقی پرطمطراق مالکیت خصوصی باید آن را پدیده‌ای دانست که دارای تأثیرات، خاستگاه‌ها و پیامدهای اخلاقی اجتماعی و سیاسی است.

شکل‌های رایج مالکیت زمین، پیامدهای مهمی برای سامان اجتماعی دارند. همان‌طور که جان آدامز^۱ یادآور می‌شود، تعادل قدرت در یک جامعه ملازم تعادل مالکیت بر زمین است. دسترسی به مالکیت، از جمله مالکیت زمین، عامل مهمی است که جایگاه فرد را در سلسله‌مراتب اجتماعی تعیین می‌کند، و بر روابط طبقاتی، نژادی و جنسیتی تأثیر می‌گذارد. تفاوت‌های اجتماعی بارزی در دسترسی به مستغلات وجود دارد. برای مثال ۱۰ درصد از خانوارهای آمریکایی تقریباً ۹۰ درصد سهم مالکیت^۲ را در اختیار دارند. این موجب تفاوت در ثروت، سلامتی، و رفاه می‌شود: مالکان در بسیاری از نواحی شهری ثروت‌شان افزایش چشمگیر کرده است، در حالی که اجاره‌نشین‌ها بی نصیب مانده‌اند. جمعیت رو به رشد بی‌خانمان‌ها نیز از دسترسی به هر گونه مستغلات منع شده‌اند. زنان و اقلیت‌های نژادی نیز اغلب از رژیم کنونی مالکیت متضرر می‌شوند.

وقتی از زمین و مالکیت حرف می‌زنیم صرفاً از مسائل فنی کاربری زمین حرف نمی‌زنیم بلکه به مسائل اخلاقی ژرف‌تری درباره‌ی نظم اجتماعی اشاره داریم. به گفته‌ی سینگر^۳، گزینش‌های قواعد مالکیت، ناگزیر انتخاب‌های کیفیت و سرشت روابط انسانی را تعیین می‌کند. آیا مالکان باید از این قدرت برخوردار شوند که بر مبنای قومیت، بر ضد افراد تبعیض بگذارند؟ آیا باید افراد بومی را جایگزین جوامع مهاجرنشین کرد؟ چه کسی/کسانی حق استفاده‌ی عمومی از زمین تملک‌شده^۴ را دارد؟ آیا دولت، نفع مشروعی در کنترل فعالیت‌ها به منظور پیش‌برد اهداف زیست‌محیطی می‌برد؟ آیا می‌توان از مالکیت خصوصی دفاع کرد؟

تا به امروز مبارزات و اعتراضات اجتماعی بسیاری حول مسائل زمین و مالکیت شکل گرفته است. بسیاری از این اعتراضات و مبارزات در جهان سوم رخ می‌دهند، جایی که سیاست زمین، نمایان‌تر است. این اعتراض‌ها ممکن است کاملاً عیان باشند (مثلاً اعتراض مالکان محلی به سرپناه یک بی‌خانمان در محله‌ی به عنوان تهدیدی برای ارزش املاکشان) یا نامحسوس‌تر (مثلاً ساکنان فقیر نسبت به جنتریفیکیشن اعتراض می‌کنند زیرا آن را تهدیدی برای حق ماندن‌شان در آن محدوده می‌دانند).

در اندیشیدن درباره‌ی شیوه‌های تلاقی مالکیت و روابط اجتماعی به نظر مفید می‌رسد که مالکیت را نه موجودیتی ایستا و از پیش معین، بلکه نوعی «کار/شوند^۵» پیوسته‌ی کنش‌گر در نظر بگیریم. این تصویب/شکل قانونی پیداکردن^۶، بر نوعی اقلان مبتنی است، نوعی مطالبه از دیگران. اما مالکیت، به شیوه‌های مادی‌تر و جسمانی‌تری نیز قانونی می‌شود. بدن‌ها، تکنولوژی‌ها و چیزها باید به کار گرفته شوند و در قالب پرکنیسه‌های سازمان‌یافته و منضبط به جریان درآیند. از همین‌رو انگلیسی‌ها شاهد کشیده‌شدن

¹ John Adams

² equity

³ Singer

⁴ owned land

⁵ doing

⁶ enactment

فلسه‌ها و پاکسازی اراضی هستند تا از خلال آن زمین در جهان جدید تحت مالکیت درآید. به‌طور کلی مستغلات باید در فضاهای مادی و با انسان‌های واقعی – هم مالکان و هم آن‌هایی که منع می‌شوند – وضع شود.¹ افسران پلیس باید قانون را اجرا کنند. قراردادهای حقوقی باید نوشته، امضا و گواهی شوند. شهروندان باید به‌طور فیزیکی به نشانه‌های فضایی مالکیت احترام بگذارند. از دید من هم در گفتمان مالکیت و هم در قانونی‌شدن و اجرای مادی آن، فضا مشخصاً حضور دارد. اما فضا نیز مانند مالکیت، فعال است و نه ایستا. می‌توانیم فضا را نوعی قانونی‌شدن یا اجرا² در نظر بگیریم. فضا نه تنها از طریق اجرا تولید می‌شود بلکه همزمان وسیله‌ای است برای منضبط‌سازی اجراهایی که درون آن امکان‌پذیرند. این اجراهای اجتماعی، استنادی³ هستند و اجراهای پیشین را تکرار/تصریح و در نتیجه هنجارها و پرکتیس‌های مسلط را بازتولید می‌کنند در حالی که همزمان از آن‌ها متمایز می‌شوند. وضع/تصویب⁴ مالکیت نیز به‌طور مشابه به فضاها وابسته است، چه فضاهای روزمره باشند چه خیالی، چه مادی چه دیسکورسیو. تصویب مالکیت نیز به سهم خود کمک می‌کند تا این فضاها ساخته و دارای ظرفیت‌های خاص و امکان‌های سیاسی شوند. و این خود می‌تواند زندگی اجتماعی را کنترل کند. لوکیشن فعالیت‌ها می‌تواند بر شیوهی کنترل اجتماعی این فعالیت‌ها تأثیر بگذارند. خوابیدن خوب است اگر در فضای خصوصی رخ دهد، در حالی که خوابیدن در فضای عمومی، برعکس، اغلب نامناسب تلقی می‌شود. در ادامه نشان خواهیم داد که مالکیت، فضا و خشونت جسمانی، شدیداً در هم تنیده‌اند.

مالکیت، فضا و خشونت

من در اندیشه‌ورزی درباره‌ی جغرافیاهای خشن مالکیت، چارچوب سارات و کرنز⁵ (1992a) را بسط می‌دهم. آن‌ها استدلال می‌کنند که در فرآیندهای قانونی، خشونت، در سه عرصه نقش محوری دارد: مشروعیت‌بخشی⁶، خاستگاه و کنش. خشونت در تمام این سه سطح، جغرافیایی دارد. فضا چیزی بیش از قالبی منفعل برای حک کردن خشونت یا ابژه‌ای برای دستکاری به‌منظور خلق بازنمایی‌های سیاسی است. فضا به قدرت و موجودیتی زنده تبدیل می‌شود. مثلاً زندانی‌شدن را در نظر بگیرید: حبس فقط تا جایی عملاً معنادار است که حرکت در فضا را محدود کند. خشونت هم‌چنین به بازنمایی‌ها و تصویرپردازی‌های معینی از فضا مبتنی است. مفاهیم قلمرویی درون و بیرون، به منظور توجیه خشونت به کار گرفته می‌شوند.

من برای فهم مشروعیت، خاستگاه‌ها و کارکردهای⁷ مالکیت، سه مفهوم جغرافیایی – مرز، پیمایش و شبکه – را به ترتیب اهمیت‌شان برمی‌گزینم. این سه مقوله را باید به‌سان فرآیندهای فضامندی در نظر گرفت – این معنا که همواره در پیوند با روابط اجتماعی هستند – نه به‌سان فضاهایی انتزاعی. دیگر این‌که اگر چه شرح من بر جفت کردن مفاهیم خاص متمرکز است، مانند مشروعیت و مرز، اما روابط بالقوه از این همبستگی‌ها فراروی می‌کنند. در نتیجه مثلاً تأسیس رژیم مالکیت استعماری، آشکارا هم بر مشروعیت دلالت دارد و هم بر کنش. در حالی که پیمایش نقش مهمی را در خاستگاه‌های مالکیت بازی می‌کند، اما مرز و شبکه نیز نقش مهمی در این عرصه دارند. در حالی که بخش عمده‌ی شرح من مفهومی است اما مثال‌هایی را نیز ارائه می‌دهم.

¹ enacted

² performance

³ citational

⁴ enactment

⁵ Sarat and Kearns

⁶ legitimation

⁷ workings

خشونت، دلیل وجود مالکیت است

آنچه کنش سلطه را مشروع می‌سازد نسبت به اجرای آن بیرونی نیست بلکه بخشی از اجرای همان کنش است. (Coutin, 1995: 526)

گفته شده است که قانون لیبرالی، دلمشغول ترسیم و پاسبانی از مرزها است. در حالی که مرکزگی تا حدودی نسبت به قانون، درونی است (برای مثال، مرز بین عمومی و خصوصی)، خود قانون نیازمند ایجاد «بیرون» است که خودش را با ارجاع به آن، و بر ضد آن، متمایز سازد. و خشونت، بخش سازنده/مکمل این ساختمان بیرونی است. در اندیشه‌ی سیاسی غربی، جدایی بارزی بین خرد و خشونت وجود دارد. از زمان یونان باستان به این سو، کارگزاران نظم به سان خرد، قانون و حق در یک سو در مقابل نیروهای بی‌نظم، کور و سبعانه‌ی خشونت محض در سوی دیگر قرار داده شده‌اند. قانون فقط تا جایی ممکن است که چنین «بیرون»ی داشته باشد تا خودش را بر ضد آن تعریف کند. این بیرون بر سازنده، همزمان از قانون متمایز و عمیقاً در آن محاط است.

قانون گرایش دارد تا مسائل مربوط به خشونت درونی خودش را به سوی خشونت منحرک کند که قانون را ضروری می‌کند. زمانی که قانون مجبور می‌شود با خشونت‌های خود مواجه شود، آن‌ها را به سان شر ضروری و واکنشی به ناتوانی‌مان برای زندگی حقیقتاً آزاد، زندگی‌ای بدون انضباط و قید بیرونی، رسمیت می‌بخشد. در نتیجه، لویاتان هابز، نویدبخش شیوه‌ی رام کردن خشونت، از طریق تولید نوعی اقتصاد خشونت به واسطه‌ی سازماندهی اجتماعی است. به این ترتیب، دانشجویانی که ورودی یک ساختمان را می‌بندند یا زمینی خالی را اشغال می‌کنند و می‌کوشند پارکی در آن بسازند، فقط به‌عنوان افرادی بی‌نظم تعریف نمی‌شوند بلکه هم‌چون افرادی خشن/خطرناک تعریف می‌شوند. و مجریان اعمال قانون که با گاز اشک‌آور و باتوم آن‌ها را تسلیم می‌کند، هم‌چون بازگرداندگان نظم تصور می‌شوند.

به این ترتیب، مفهومی که قانون تصور می‌کنیم بر تعریفی از جهان خشن ناقانون مبتنی است. حک کردن یک مرز که ممکن است مجازی/استعاری، زمان‌مند و فضا‌مند باشد، مکمل این فرایند است. نتیجه، خلق تمایزی است که خشونت قانون – که عقلانی و کنترل‌شده است – را از بی‌رحمی بی‌هنجار فراسوی مرزهای قانونی جدا می‌کند و آن را در تقابل با این نوع اخیر، تصویر می‌کند. بدون چنین تفکیکی بی‌تردید تمایزهای معمول بین قتل و اعدام فرو می‌ریزند.

به همین ترتیب، هستی مالکیت مفروض، بر تمایز از عرصه‌ی نامالکیت مبتنی بوده است. درون مرز، حقوق مالکیت از سوی دولت تضمین می‌شوند. بیرون از آن، حق استفاده نامشخص است و هیچ تضمین دولتی‌ای در خصوص مالکیت وجود ندارد. درون مرز، پایداری و نظم است و بیرون از آن، بی‌نظمی و خشونت. روایت‌های بنیادگرایانه‌ی غربی که داستان مالکیت را بازگو می‌کنند، اغلب از جهان پیشینی و معمولاً خشونت‌بار پیش از مالکیت آغاز می‌کنند، مانند روایت لاک^۱: جهان وحشت‌ها و مخاطرات. یا آن‌طور که هابز^۲ می‌نویسد، نبود حکومت و مالکیت، زیربنای زندگی آکنده از ترس و خطر مرگ خشونت‌بار است.

اما این جهان‌های پیشاتاریخ بدون مالکیت، در فضا نیز قرار دارند. لاک مدعی است که در آغاز، فقط آمریکا بود^۳. و این‌جا است که مرزهای خشن مالکیت، با صراحت بیشتر، فضا‌مند می‌شوند. مفاهیم غربی مالکیت عمیقاً در جغرافیایی استعماری صرف می‌شوند، نوعی اسطوره‌شناسی سفید، که چهره‌ی نژادپرستانه‌ی سبعیت، در آن نقشی مرکزی بازی می‌کند: بی‌نظمی مربوط به قانون را نمی‌توان در خود قانون مستقر کرد. سرچشمه‌های بی‌نظمی باید بیرون از قانون و در آشوب‌ها و ناآرامی‌های طبیعت رام‌نشده یا در شهوت انسانی وجود داشته باشند که قانونی سامان‌دهنده ذاتاً بر ضد آن برقرار می‌شود. در واقع قانون روشنگری

¹ constitutive outside

² Locke

³ Hobbes

⁴ all was America

اروپایی، جهان را به جهان یونیورسالیته‌ی اروپایی فروکاست: آنچه بیرون از امر مطلقاً یونیورسال قرار می‌گرفت کاملاً چیزی متفاوت از آن بود. این چیز فقط می‌توانست نوعی انحراف از یا چیزی غیر از آنچه باید باشد، باشد. به این ترتیب، هویت حقوقی اروپایی، مستلزم ترسیم سوژه‌ی استعماری به‌سان امری مطلقاً منفی بود که ایجابیت قانون اروپایی در تقابل با آن معنا می‌شد. و این البته پروژه‌ای جغرافیایی بود. سبیت، امری پیشاسیاسی تلقی و در نتیجه به‌طور بی‌بازگشتی جدا از غرب جلوه داده می‌شد.

جرمی بنتام^۱ نمونه‌ی صریح‌تری را از مرز ارائه می‌دهد که فضاهای مالکیت و خشونت را جدا می‌کند. مالکیت از دید بنتام، انتظاری مسلم/تثبیت‌شده بود که برقراری‌اش نیازمند امنیتی بود که از سوی قانون تأمین می‌شد: مالکیت و قانون با هم زاده می‌شوند و با هم از بین می‌روند. پیش از قوانین، مالکیتی وجود نداشت. قوانین را کنار بگذارید، مالکیت نابود می‌شود. در غیاب امنیت، مالکیت از بین می‌رود و فعالیت اقتصادی نیز نابود می‌شود. مثلاً **الِن چرچیل سمپل**، جغرافی‌دان، بر مبنای رابطه‌ی شان با زمین و خشونت، مرزی را بین جوامع پیشرفته و عقب‌افتاده ترسیم می‌کرد و مشخصه‌ی جوامع پست را خشونت درونی آن‌ها می‌دانست. او بر این مبنا بچه‌کشی، سقط جنین، هم‌نوع‌خواری، چندشوهری، جنگ دائمی و ... را به این جوامع پست نسبت می‌داد و علت را در محدودیت‌های جمعیت‌شناختی و اقتصادی این جوامع می‌دانست که در فقدان پیوندشان با زمین ریشه داشت. مثلاً در جوامع کوچ‌روی چوپانی، جنگ قاعده بود. برعکس، دولت متمدن که با توسعه‌ی یکجانشینی، کشاورزی و صنعت‌گرایی ظهور کرد، دربردارنده‌ی مردمی بود که امکان‌های هر وجب از زمین، و هر مزیت جغرافیایی را پذیرا بودند.

مفهوم «بیرون» مکمل مالکیت و خشونت‌هایش ناپدید نشده‌اند و استعاره‌ی «مرز» که غرب را از «سبیت» جدا می‌کند هنوز شدیداً در جریان است. همان‌طور که **نیل اسمیت**^۲ به روشنی نشان داده است، استعاره‌ی مرز هم‌چنان برای مالکیت و سیاست مالکیت در غرب اهمیت دارد، هم‌چنان که هسته‌ی مرکزی شهر^۳ به‌طور گفتمانی به‌سان نواحی رام‌نشده‌ی سبیت و آشوب بر ساخته می‌شوند و چشم‌انتظار ساکنان شهری^۴ هستند تا رنسانسی از امید و مدنیت را بی‌آفرینند. از همین رو خشونت‌های حقوقی در هسته‌های مرکزی شهرها شدیدتر شده‌اند و از سوی سیاست‌های انتقام‌جویانه/بازپس‌گیرانه^۵ دولتی [بازپس‌گیری قلمروهای از دست رفته] که به دنبال احیای شهر از طریق بازترسیم مرز هستند تشویق و تحریک می‌شوند. همین استعاره را می‌توان در مرز بین شکل‌های ایجابی/مثبت مالکیت و آنتی‌ترش دید که تهیدستان و بی‌خانمان‌ها و مستاجران مظهر آن هستند. در واقع فقرا به‌سان تهدیدی برای مالکیت ترسیم می‌شوند، نه فقط به خاطر مشارکت مفروض‌شان در جرایم مالکیتی، که هم‌چنین به خاطر این‌که با حضورشان، ارزش‌های - اقتصادی و نیز فرهنگی - مالکیت را متزلزل می‌کنند.

خشونت، فرصت و روشی را برای برپایی رژیم مالکیت فراهم می‌کند

هر دولتی زاده‌ی خشونت است، و ... قدرت دولتی در نتیجه‌ی خشونتی دوام می‌آورد که معطوف به فضا است. (Lefebvre, 1991: 280)

والتر بنیامین^۶، تمایز مهمی گذاشت بین خشونت حافظ قانون، که قانون به‌واسطه‌ی آن عمل می‌کند و به خود مشروعیت می‌بخشد، و خشونت پدیدآورنده‌ی قانون که قانون جدید یا نظم حقوقی نوینی را به وجود می‌آورد تا جایگزین نظم کهن شود.

¹ Jeremy Bentham

² Neil Smith

³ inner city

⁴ urban homesteaders

⁵ revanchist

⁶ Walter Benjamin

نوربرت الیاس، شکل‌گیری دولت را به‌سان تأسیس تاریخی مکانیسمی انحصاری کاویده است که به‌وسیله‌ی آن، انحصار خشونت سازمان‌یافته به‌طور فزاینده به‌واسطه‌ی حذف مراکز رقیب خشونت سازمان‌یافته درون یک قلمرو متمرکز می‌شود. چارلز تیلی نیز فرایند شکل‌گیری دولت‌اروپایی را وابسته به سازماندهی فضایی خشونت می‌داند، چه از طریق انحصاری کردن خشونت درون دولت، تعارض‌های خشن بین دولت‌ها، و چه ایجاد نهادهای دولتی به‌منظور پشتیبانی از چنین جنگ‌سازی‌هایی.

تأسیس یا بازتعریف رژیم‌های مالکیت نیز به‌طور مشابه اغلب بر بسیج^۱ خشونت مبتنی است. هم تأسیس رژیم‌های استعماری مالکیت و هم خلق جهان مالک غرب درون مرز، خشونت خود را دارند. این خشونت‌ها جلوه‌ی جغرافیایی خودشان را نیز دارند، که پیمایش در آن نقش به‌طور خاص برجسته‌ای دارد. نباید فراموش کرد که استحقاق‌ها^۲ و نابرابری‌های دوران کنونی نیز هنوز به شیوه‌های مختلف بر این پیمایش‌های بنیادی و نیز بر شیوه‌هایی مبتنی هستند که این پیمایش‌ها قلمروزدایی و بازقلمرومندی‌سازی را تسهیل می‌کنند.

پیمایش مدرن اولیه

در پایان سده‌ی شانزدهم، پیمایش‌گر به‌عنوان کارشناسی فنی بازتعریف شد که وظیفه‌اش اندازه‌گیری زمین بود. از دید پی دی ای هاروی^۳، نقشه‌ای که در حال حاضر در اختیار داریم ابداع سده‌ی شانزدهم است. ترسیم نقشه‌ی املاک از دهه‌های ۱۵۷۰ و ۱۵۸۰ به بعد به‌طور فزاینده متداول شد که به‌سان ابراز مالکیت عمل می‌کردند؛ نمادی از تملک. در این دوره شاهد تغییر چشمگیری در اجاره‌داری زمین هم هستیم، که بیانگر تحلیل/تضعیف شدید حقوق عمومی و تغییر به‌سوی بازار کالایی‌شده‌ی زمین است. خود معنای مستغلات نیز دستخوش تغییر چشمگیری شد به‌طوری که معنای انضمامی مالکیت بر زمین به شیء‌شدگی کاربردهای املاکی تبدیل شد که می‌شد آن‌ها را اجاره داد و فروخت و واگذار کرد. در این دوره بود که برداشت‌های مدرن از املاک و مستغلات، هژمونیک شد: ایده‌ی بورژوازی قانون زمین – رابطه‌ی بین شخص و شیء، بدون هیچ الزامی غیر از مالک آن بودن و استفاده برای منفعت شخصی – از این دوره به شدت به کار بسته شد.

نقشه‌ها و پیمایش‌های کاداستری [مربوط به ممیزی و ثبت املاک] عموماً به‌عنوان خدمتکاران مالکیت، یا به‌سان مدلی از جهان واقعی تلقی می‌شدند. البته خود پیمایش نقشی کنش‌گرانه را در این دگرگونی بازی می‌کرد، هم از طریق خود نقشه هم از طریق رساله‌های آموزشی نوشته‌شده از سوی پیمایش‌گران. نتیجه‌ی این فرایند، بازسازی حقوق زمین به‌سان چیزی بود که به‌طور عینی به گونه‌ای تعیین می‌شد که مانع از شکل‌گیری رقابت می‌شد. مالکیت زمین به این ترتیب به‌سان چیزی ترسیم می‌شود که می‌توان آن را به اعداد و ارقام فروکاست، برداشتی از مالکیت، که به شکلی گریزناپذیر، ماتریس وظایف و مسئولیت‌هایی را از بین می‌برد که پیش‌تر برای تعریف جامعه‌ی مالکانه/اربابی^۴ به کار می‌رفت. در دریافت پیمایش‌گر، زمین به‌عنوان مالکیت، به‌عنوان «مال» مالک تعریف می‌شود. این رابطه‌ی بین شخص و چیز، این دیدگاه را ممکن ساخت که فضا به‌طور عام، و مالکیت به‌طور خاص، از روابط زیسته و روابط اجتماعی برکنده شوند. مولفه‌های هندسه^۵ اقلیدس به انگلیسی ترجمه شد. جان دی^۶ در مقدمه‌ای طولانی بر این کتاب به پیوند ریشه‌شناختی بین هندسه و اندازه‌گیری زمین پرداخت و علم کامل خطوط، صفحه‌ها و احجام را ستود.

¹ mobilization

² entitlements

³ P. D. A. Harvey

⁴ manorial

⁵ Elements of Geometry

⁶ John Dee

از دید **هاروی**، آنچه باعث شکل‌گیری انقلاب کارتوگرافیک در سده‌ی شانزدهم شد صرفاً کشف و پذیرش تکنیک‌های جدید نبود، بلکه این انقلاب، انقلابی در شیوه‌های اندیشه‌ورزی آن‌هایی بود که از این تکنیک‌ها استفاده می‌کردند. بر این مبنای جهان‌پیشینی اشیاء بدیهی جلوه داده می‌شد. فضای انتزاعی پیمایش کمک می‌کند تا جهان نه به‌سان مجموعه‌ای از پرکتیس‌های اجتماعی، بلکه به‌سان نظمی دوتایی تصویر شود: افراد و پرکتیس‌های‌شان در برابر ساختاری ایستا. فضا در چنین فرایندی، غیراجتماعی و غیرسیاسی می‌شود.

بازتعریف مالکیت، که تا حدودی به‌واسطه‌ی پیمایش شکل گرفته بود، شدیداً و اغلب به‌طور خشونت‌باری مورد مخالفت قرار می‌گرفت. حصارها و پرچین‌ها از بین می‌رفتند. زمین‌های محصور مورد هجوم قرار می‌گرفتند و این‌ها به نام مالکیت انجام می‌شد. مبارزات برای بازپس‌گیری اغلب خشن بود. خشونت دولتی نیز تشدید شد. در اواخر سده‌ی شانزدهم و اوایل سده‌ی هفدهم، چیزی بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ اعدام در سال انجام می‌شد. که ۷۵ درصد از این اعدام‌ها به جرایم مربوط به مالکیت اختصاص داشت، دست کم تا دهه‌ی ۱۸۲۰. با این‌که وضعیت اقتصادی آن دوره نیز در پیدایش این وضعیت مؤثر بود اما مسأله فقط پیوند فقر و خشونت دولتی نبود. آنچه اهمیت بیشتری دارد بازتعریف مالکیت بود که به شکلی خشن انجام می‌شد.

پیمایش و سکونت‌گاه استعماری

بیشترین پیشرفت‌ها در پیمایش در ایرلند رخ داد، جایی که دو و نیم میلیون جریب به تلافی شورش ۱۶۴۱ تصرف شد. پیمایش حالا در منطق خشن استعمار به کار گرفته می‌شود. جهان بیرونی غرب، وسیله‌ای را در اختیار می‌گذاشت که مالکیت غربی خودش را به واسطه‌ی آن مشروعیت بخشد. این فرایند استعماری، پیامدهای خشونت‌باری داشت. از دید **ادوارد سعید**، رابطه‌ی بین امپریالیسم و زمین، رابطه‌ای بنیادی است. امپریالیسم، در سطحی پایه، به معنای اندیشیدن درباره‌ی، ساکن شدن در و کنترل زمینی است که شما مالکش نیستید، و اغلب دربرگیرنده‌ی فلاکتی بی‌حساب برای دیگران است. الزامات متغیر سرمایه‌داری، دگرگونی‌های نظام‌های اجاره‌داری را در بخش‌های مختلف جهان به دنبال داشت. برقراری شکل‌های نوین مالکیت با قانون و خشونت حاصل شد به‌طوری که از تلاقی این دو، واژه‌ی **جنگ قانون**^۱ پدیدار شد: به معنای کوشش برای غلبه بر و کنترل افراد بومی از طریق استفاده‌ی قهری از ابزارهای حقوقی. خشونت‌های تاریخی استعمار، از شکل‌های کنونی خشونت قانونی مجزا نیست.

پیمایش، یکی از قدرت‌مندترین ابزارهای در دسترس هر یک از مستعمره‌های سلطنتی برای برقراری آرمان‌های سیاسی متفاوت‌شان از طریق تخصیص زمین یعنی اصلی‌ترین منبع‌شان، بود. توسعه‌ی پیمایش‌های دقیق، در بسیاری از قلمروهای استعماری، در اولویت قرار داشت زیرا در راستای سازماندهی، کنترل و ثبت لوکیشن زمین‌های خالی عمل می‌کرد، فرایندی که در جهان نوین اغلب متضمن غصب کنترل از افراد بومی است. در واقع کار پیمایش، ترسیم فضا به‌سان ابژه‌ی محاسبه بود. پیمایش، با توپخانه‌ی سه‌گانه‌اش یعنی نقشه، طرح، و روزنامه، استراتژی‌ای بود برای تبدیل فضا به ابژه‌ای دریافتنی، ابژه‌ای که به تصرف ذهن درمی‌آمد. پیمایش و نقشه‌هایش، در شیء‌سازی مالکیت به‌عنوان فضایی انتزاعی، نقش مهمی در بازتعریف روابط اجاره‌داری^۲ در قلمروهای به‌تازگی مستعمره‌شده بازی کرد.

اما پیمایش استعماری، و روابط مالکیتی که این پیمایش به پیدایش‌شان کمک کرد، رابطه‌ی خاصی با خشونت دولتی نیز دارد، و به‌ویژه در پیوند با ارتش. مراجع دولتی خیلی زود نقش ارتش را در تأمین پیمایش‌های دقیق ملی تشخیص دادند. ارتش‌های اروپایی در قلمروهای استعماری خودشان را به‌واسطه‌ی دیدگاهی روشن‌گرانه شکل دادند؛ دیدگاهی که بر مبنای آن، نقشه‌ها به‌عنوان استعاره‌هایی برای فرایند پژوهش علمی و نیز آرمان وضعیت سامان‌یافته‌ی طبیعت نگریسته می‌شدند. علم نظامی، عقلانیتی را شامل شد که نقشه نویدش را می‌داد. جوهر علوم نظامی، هندسه، جغرافیا و تلاقی‌گاه‌شان یعنی نقشه‌کشی بود.

^۱ lawfare

^۲ tenurial

نقشه کمک کرد تا عملکردهای نظامی از واقعیت منفک شوند، و مربع‌های هاشورخورده بر روی کاغذ جایگزین افراد واقعی شدند، در نتیجه تعارض‌های نظامی، انسان‌زدایی و به هندسه‌ی محض فروکاسته شدند. شیوه‌های متفاوت پیمایش، به مدل‌های متفاوت مالکیت انجامید. استعمار نشان‌دهنده‌ی خلق فضاهاى نوین مالکیت است. خشونت، فقط پیامدِ قانون نیست بلکه واقعیت‌یابی قانون نیز هست. برقراری رژیم مالکیت لیبرالی غربی، هم هدف این خشونت‌ها بود و هم وسیله‌ای که شکل‌های خشن تنظیم/کنترل، بر مبنای آن تصویب و بازتولید می‌شد. فضا، مالکیت و خشونت، همزمان اجرا می‌شدند! خود نظام زمین، به مهم‌ترین شکل قدرت انضباطی تبدیل شد. این نظام تعریف کرد که مردم کجا می‌توانند و نمی‌توانند بروند هم‌چنین حقوق کاربری زمین را تعریف و با قدرت مطلقه از آن‌ها پشتیبانی کرد. خطوط و حصارهای پیمایش، شکل‌های فراگیر قدرت انضباطی بودند که از سوی مالکی پشتیبانی می‌شد که خود از سوی قانون حمایت می‌شد و نیازمند نظارت رسمی کمی بود. همان‌طور که در ادامه می‌بینیم، این شبکه‌های فضایی، هم‌چنان شکل قدرت‌مندی از قدرت انضباطی هستند.

پیمایش کمک کرد تا فضا را به لحاظ مفهومی تهی سازیم. قلمرومندی، به لحاظ مفهومی، فضایی کران‌دار را از چیزها و روابطی که بر این فضا تأثیر می‌گذارند جدا کرد و به این ترتیب، فضا را به‌سان سایتی کاملاً انتزاعی و تهی تصویر می‌کند که فقط در چارچوب منطق مالکیت خصوصی معنادار است. به این ترتیب، فضای بومی آکنده از معانی، داستان‌ها و روابط اجاره‌داری/حق تصرف^۱، به‌طور مفهومی به‌سان زمینی خالی بازترسیم شد. خشونت‌های پیمایش، هنوز در جوامع مهاجرنشین کنونی، عملکرد چشمگیری دارند. برای مثال می‌توان به سلب مالکیت در پیوند با سیاست‌های نژادی، و نابرابری‌های ساختاری در بازارهای کار، آموزش و مسکن اشاره کرد که بسیاری از ساکنان بومی را به حاشیه‌های اقتصادی و سیاسی نقشه‌ی استعماری می‌رانند.

خشونت، ابزاری فراهم می‌کند که مالکیت از طریق آن عمل می‌کند

خشونت به هر شکلی که عمل کند، چه مشروع و چه غیرمشروع، در هر حال، ابزاری است که قانون به‌واسطه‌ی آن در جهان عمل می‌کند. خشونت، برای قانون استثنا نیست بلکه کانونی است. خشونت، روزمره است و نه استثنایی.

قانون با درد و مرگ سروکار دارد و ما را متوجه خشونت‌های روتینی می‌کند که با رضایت صریح یا ضمنی نهادها و مراجع قانونی انجام می‌گیرند. این به معنای بدخواهی یا سوء استفاده از قدرت نیست بلکه به این معناست که خشونت قانونی، ضمانت اجرای [تصدیق] خشونت است. استفاده‌ی زور از سوی پلیس، خشونت در میدان جنگ، و اعدام، مثال‌های بارز چنین خشونت قانونی مجاز به شمار می‌روند. اما خشونت به‌واسطه‌ی کنش‌های قانونی روتین‌تری نیز تحمیل می‌شود؛ از طریق شکل‌های بی‌کنشی قانونی، یا به واسطه‌ی وسایل تهدیدی یا ضمنی. این شیوه‌های این‌جهانی و روتین‌شده‌ی اجرای قانون هستند که نیازمند بررسی دقیق‌اند.

مالکیت نیز به شیوه‌هایی بالقوه و بالفعل خشن عمل می‌کند. به‌ویژه زمانی که به یاد بیاوریم که مالکیت به‌طور بنیادی به روابطی مربوط است که به‌طور قانونی بین افراد تعریف و کنترل می‌شوند. کنش مشروع اخراج، هسته‌ی اصلی مالکیت است که به دولت واگذار شده است. تعریف فنی مالکیت به‌سان حق طرد/اخراج، مانند تعریف دولت به‌سان موجودیتی که حق انحصاری مشروع اعمال خشونت را دارد، معمول هستند. اما این‌ها بیشتر از موقعیت طبقاتی دانشگاهیان حرف می‌زنند تا از کارکردهای روزمره‌ی مالکیت آن‌طور که از سوی بسیاری از افراد تجربه می‌شود. برای فرد بی‌خانمان، مستاجر، متصرف^۲ و ... ، خشونتی که دولت در دفاع از حق بیرون‌راندن مقرر می‌کند، اغلب انکارناپذیر است.

¹ performed

² grids

³ tenurial

⁴ squatter

چالش‌های در برابر خشونت انحصاری دولتی می‌تواند مسائل مربوط به رابطه‌ی مالکیت با زور را نمایان کند. نمونه‌ی کشاورزی که در نورفالک انگلستان، یک دزد را با ارجاع به حقیق برای بیرون‌راندن، و ناتوانی دولت در دفاع از مالکیتش، کشت، مثال روشنی در این خصوص است. اگرچه در جامعه‌ی مدرن، خشونت فیزیکی به مکان‌هایی خاص مانند پادگان‌ها محدود می‌شود، اما این انتقال خشونت به حاشیه‌ی زندگی اجتماعی، به معنای ناپدید شدن آن نیست. برای مثال از دید الیاس، خشونت فیزیکی و تهدید برخاسته از آن هنوز هم تأثیری تعیین‌کننده بر افراد در جامعه دارد، چه آن‌ها بدانند و چه ندانند. این خشونت بسیار شخصی‌زدایی شده است اما همچنان وجود دارد.

مفهوم خودمقیدسازی الیاس، با وجود مشکلاتی که دارد، معنادار است. کارکردهای هرروزینه‌ی رژیم مالکیت، هم‌چنین، بر پاسبانی/نظارت بر خود مبتنی است. عرصه‌ی زندگی روزمره، به حوزه‌های از آن تو و از آن من، و به‌طور کلی به حوزه‌های خصوصی و عمومی تقسیم می‌شود، و همه‌ی این تقسیم‌ها بر درونی‌سازی قواعد نامحسوس و متنوع مالکیت مبتنی‌اند که رفتار، حرکت و کنش را تنظیم/تحمیل می‌کنند. می‌توان در خانه‌ی خود برهنه بود، سکس در خیابان شرم‌آور است، سبزیجات را باید در حیات پشتی کاشت، فروشگاه‌ها برای فروش کالا هستند، محل کار محلی خصوصی است یعنی با ورود به آن، جایگاه فرد تغییر می‌کند. گفته‌ی الیاس مبنی بر این‌که خشونت در پشت صحنه‌های زندگی روزمره اندوخته می‌شود، ما را نسبت به شیوه‌هایی آگاه می‌سازد که رژیم مالکیت و خشونت‌های درونی‌شده‌اش بر مبنای آن‌ها در شبکه‌ی کاداستری [ممیزی و ثبت]، فضاها می‌شوند. محیط‌های فضاها می‌کنیم - خانه‌ها، محل کار، خیابان‌ها، محلات، مغازه‌ها - می‌توانند از طریق فرایندها و پرکتیس‌های فضایی پیچیده و لایه‌لایه که رمزگذاری می‌کنند، طرد می‌کنند، توانا می‌کنند، مستقر می‌کنند و ... به تقویت روابط اجتماعی قدرت بی‌انجامند. از آنجایی که تأثیرات این وضعیت، متنوع و پیچیده‌اند، مستلزم تخصیص معنایی خاص به خطوط و فضاها هستند تا بتوان بخش‌های قابل تعیین جهان فیزیکی را کنترل کرد. روشن است که ایزدهای کنترل، روابط اجتماعی و کنش‌ها و تجربه‌های افراد هستند. مالکیت در این‌جا به‌طور خاص اهمیت دارد. رمزهای دسترسی و طرد که استفاده‌ها از این شبکه را ساختار می‌بخشند آکنده از برداشته‌ها از مالکیت هستند. این برداشته‌ها ممکن است کاملاً صوری باشند مانند مسئله‌ی دسترسی عمومی به فضاها نیمه‌خصوصی مانند مال‌ها، یا می‌توانند کمتر صوری باشند مانند حق من نسبت به محل پارک خودرو در خیابانی بیرون از خانه‌ام. همه‌ی این‌ها درون شبکه‌ی مالکیت مستقر می‌شوند.

شبکه^۱، شکل فراگیر قاعده‌ی انضباطی است که از سوی قدرت مطلق/حاکم^۲ حمایت می‌شود. هم‌چنان که شبکه را به‌طور روزمره می‌فهمیم و می‌پیماییم، خودمقیدسازی همبسته با مالکیت را نیز درونی و بازتولید می‌کنیم. باید هشیار باشیم که ما به شیوه‌هایی، سوژکتیویته‌ی قانونی را با ارجاع به مرزهایی [در ذهن] القا می‌کنیم که تا حدودی، «مال من» را از «مال تو» متمایز می‌کند. راهنماهای والدین، بزرگترها را تشویق می‌کنند تا به کودکان‌شان بی‌آموزند که به «مرزها^۳» احترام بگذارند. با صرف پیاده‌روی در خیابان به کودکان می‌آموزیم تا از نشانه‌های فضایی فرمان‌برداری کنند که مشخصه‌ی مالکیت هستند. از دید نظریه‌پردازان لیبرالی مانند میل، کودکان باید اجباراً ظرفیت لازم را برای استقلال^۴ کسب کنند. وسایلی لیبرالی می‌توانند به اهدافی لیبرالی دست یابند، از طریق شکلی از استبداد بر خود که در مفهوم «عادت» گنجانده شده است که متضمن آن است که کارها را به شیوه‌ی معینی به‌طور مکرر و روتین انجام دهیم تا جایی که این شیوه‌ی انجام کارها به طبیعتی ثانوی تبدیل شوند و دست آخر، میلی اجباری را در ما نسبت به فعالیت‌ها و اموری که پیش‌تر - چه به‌عنوان کودک و چه به‌عنوان بزرگسال - مجبور به انجامشان می‌شدیم بی‌آفرینند.

این شبکه آشکارا اهمیتی ابزاری برای طبیعت ثانوی مالکیت دارد، و بازاری سرمایه‌دارانه را در پارسل‌های زمین ممکن می‌سازد و خلق مرزهای حیاتی برای رژیم حقوقی لیبرالی را تسهیل می‌کند. قلمرومندسازی مالکیت، باعث می‌شود تا توجه از خشونت‌های

¹ grid

² sovereign power

³ boundaries

⁴ selfgovernment

بین سوژه‌های اجتماعی به خود قلمرو معطوف شود. در نتیجه دفاع از روابط مالکیت، به‌سان دفاع از شبکه نمایان می‌شود. خود مالکیت به‌سان رابطه‌ای بین مالک و فضایی ایستا تصور می‌شود، و نه هم‌چون مجموعه‌ی سیاسی و شاید خشن روابط بین مالک و دیگران (از جمله نامالکان): در قانون مالکیت، قدرت در مالکیتی است که اشخاص در اختیار دارند. همان‌طور که ریچارد سنت می‌گوید، شبکه‌ی کاداستری به این ترتیب، فضا را خنثا، و آن را از پیشامدها، تاریخ‌ها و خشونت‌هایش خالی می‌کند. جایگاه ما در شبکه با موقعیت اجتماعی ما تعیین می‌شود. من به‌عنوان مالک زمین نه تنها جایگاه روشنی درون این شبکه دارم، که هم‌چنین منفعتی در آن دارم. با این حال، دیگران، به این آسانی درون این شبکه قرار نمی‌گیرند. متمردان نسبت به مالکیت – بی‌خانمان‌ها، گداها و کارگران جنسی – خشونت‌های بالفعل قانون را در شکلی صریح تجربه می‌کنند.

مقرراتی که استفاده از فضای عمومی را در بسیاری از کشورها محدود می‌کنند مانند آیین‌نامه‌هایی که گدایی یا خوابیدن در پارک‌های عمومی را ممنوع می‌کنند، با وجود ژست بی‌طرفانه‌شان، اساساً افراد بی‌خانمان را تنبیه می‌کنند، بر این مبنا که افراد بی‌خانه عملاً از مالکیت خصوصی محروم‌اند. به این ترتیب هیچ مکانی وجود ندارد که آن‌ها بتوانند این اعمال را در آن‌ها انجام دهند. و از آن جایی که آزادی انجام یک عمل انضمامی/ملموس نیازمند آزادی انجام آن در جایی است، این وضعیت باعث می‌شود تا افراد بی‌خانه آزادی انجام این کارها را نداشته باشند. به این ترتیب، مالکیت ملکی دوباره به پیش‌شرطی برای شهروندی واقعی تبدیل می‌شود. به این ترتیب ما در حال بازآفرینی سپهر عمومی‌ای هستیم که بر نآزادی و شکنجه مبتنی است.

خشونت جنسی نیز به‌طور حقوقی در پیوند با شبکه فهمیده می‌شود، با قانونی که با اعمال خشونت بر ضد زنان، باعث تبعیض می‌شود. خشونت، به فضایی نیاز دارد، و قانون این فضا را در اختیارش می‌گذارد. قانون، فضاهای برهم‌کنش متنوعی را به وجود می‌آورد که تجارت سکس در آن، بر حسب این‌که تا چه حد عمومی یا خصوصی تصویر بشود، کمابیش تحمل می‌شود. شبکه‌ی مالکیت، چنین فضاهایی را به وجود می‌آورد. در مکان‌ها عمومی، دولت درگیر جابجاسازی‌ها و آزارهای شدید دوره‌ای کارگران زن تجارت جنسی (به کمک مالکان محلی) است. نتیجه انتقال اجباری زنان به فضاهای پنهانی است، که آسیب‌پذیری‌شان را در برابر خشونت جنسی مردان افزایش می‌دهد. قانون به‌طور مؤثری، فضایی امن را برای خشونت می‌آفریند: فضایی که در آن هیچ شاهی بر خشونت وجود ندارد. از این رو قانون، مرزهایی را بین خشونت مشروع و نامشروع به وجود می‌آورد که زون‌های اجتماعی‌فضایی را تولید می‌کنند که خشونت در آن‌ها تحمل می‌شود.

خشونت‌هایی از این دست زیر نام مالکیت، فراگیر هستند. از آن جایی که جمعیت‌های شهری به حاشیه‌رانده شده رو به رشدند و احساسات سیاسی بازپس‌گیرانه در حال تشدید شدن هستند، باید انتظار داشته باشیم که این خشونت‌ها نیز افزایش بیابند. خود طبیعی‌سازی این شبکه باعث می‌شود تا این خشونت‌ها پیشاسیاسی به نظر برسند. این شبکه به خاطر فضامندی‌اش، انتزاعی، عینی، و پیشاسیاسی تلقی می‌شود. فضا به این ترتیب ایستا و پیشینی به نظر می‌رسد. نقشه‌ی مدرن مشوق دیدگاهی نسبت به مالکیت است که آن را به فرد و فضا مرتبط می‌سازد، در نتیجه شیوه‌ی تصویرپردازی فضای شبکه، گرایش به آن دارد تا تقصیر را معطوف به جای دیگری بکند. به این ترتیب، به جای متمرکز شدن بر خشونت‌های اجتماعی تبعیض‌آمیز مالکیت و قانون، فریفته می‌شویم تا متمردان را به خاطر لوکیشن‌شان محکوم کنیم، بی آن‌که به‌طور انتقادی به تحلیل نقشه‌کشی‌ها و جابجاسازی‌هایی بپردازیم که این لوکیشن‌ها را ترسیم می‌کنند. در نتیجه تفکیک‌های مالکیتی‌ای که فقرا را وادار می‌کنند به فضای عمومی وارد شوند یا زنان کارگر جنسی را مجبور می‌کنند تا وارد فضاهای ناامن شوند، ناپدید می‌شوند. در حالی‌که باید به خشونت‌های ساختاری‌ای توجه کرد که بسیاری از افراد بومی را به اجبار و در نتیجه‌ی سلب مالکیت‌های استعماری به حاشیه‌های شهری می‌رانند.

ایتیکس خشونت قانونی

ما به کودکان مان می‌آموزیم که خشونت، اشتباه است. پس چگونه با خشونت قانون کنار می‌آییم؟ البته گفتن این که قانون خشن است ضرورتاً به این معنا نیست که خشونت، آشکارا غیراخلاقی است. هر شکلی از مالکیت، تا جایی که ادعاهای لازم‌الاجرا را ایجاد کند، خشونت را هم‌چون ملجأ نهایی، ضرورت می‌بخشد. افزون بر این، خشونت قانونی یکسره منع‌کننده نیست، بلکه

می‌تواند زیای باشد، و همبستگی‌ها و امکان‌های سیاسی نوینی را بی‌آفریند. از سوی دیگر، فروکاستن مالکیت به خشونت، مسئله‌ساز است. مطالبات معطوف به مالکیت هم‌چنین می‌توانند به منظور حفظ شبکه‌های کامیونیتی به کار روند. پس گفتن این‌که قانون و مالکیت نیز خشن هستند به لحاظ اتیکال به چه معناست؟

امتناع از تصدیق خشونت‌های قانون، باعث می‌شود این خشونت‌ها نامرئی به نظر برسند. با تصدیق این خشونت‌ها دست کم می‌توان آن‌ها را در معرض بررسی انتقادی قرار داد. جداسازی خشونت و قانون می‌تواند به توجیه کاربست‌های صراحتاً غیراخلاقی خشونت بی‌انجامد. باید در نظر داشته باشیم که نظریه‌ی حقوقی/قانونی تقریباً بدون استثنا از جانب افرادی نوشته می‌شود که از خشونت قانون منتفع می‌شوند نه آن‌هایی که قربانیان این خشونت هستند. خشونت‌های مالکیت نیز آن‌هایی را گرفتار می‌کند که از لحاظ اجتماعی نشان‌دار هستند. این خشونت‌ها نیز در فضاهای خاصی به کار گرفته می‌شوند. پس افراد و فضاهای به‌حاشیه‌رانده‌شده در شهرهای امریکای شمالی، خشونت مالکیت را به شکل بسیار بی‌واسطه‌تری تجربه می‌کنند تا آن‌هایی که از چنین خشونت‌های بهره می‌برند.

با این حال نیاز نیست تا خشونت مالکیت را با واژگانی مطلقاً منفی/سلبی تفسیر کنیم. مالکیت به روی امکان‌های متنوع دیگری نیز گشوده است. در حالی که روابط اجتماعی کنونی، سلطه‌ی مدل فردگرایانه‌ی ایجابی مالکیت خصوصی را ترویج می‌دهند، اما این تنها راه ممکن نیست. مالکیت را می‌توان با مالکیت اشتراکی یا عمومی نیز تعریف کرد.

با این همه، پتانسیل متری مالکیت نباید باعث شود چشم‌مان را بر تأیید تأثیرات اغلب سرکوب‌کننده‌ی کارکردهای کنونی و توزیع‌های اجتماعی ببندیم. خشونت‌های مالکیت فقط به جابه‌جاسازی محدود نمی‌شود. شیوه‌های جدید نظارت/پاسبانی، اعم از خصوصی و عمومی، زبان ایدئولوژی پنجره‌های شکسته^۱ را ترویج می‌دهد که خود بر فهم‌های معینی از مالکیت مبتنی است. با این حال پرده‌برداری از خشونت قانونی و تحلیل آن کار آسانی نیست. رژیم‌های مالکیت به آسانی صرفاً هم‌چون بخشی از چشم‌انداز به نظر می‌رسند، و به این ترتیب، خشونت‌هایشان نیز می‌توانند طبیعی به نظر برسند. اما بی‌تردید، مالکیت، به شدت حقوقی و اجتماعی است. آن هم به شیوه‌هایی متنوع. گرایش به غیراجتماعی‌سازی خشونت مالکیت پیوند شدیدی با شیوه‌های فضا‌مندشدن این خشونت‌ها دارد. در نتیجه، غیرطبیعی‌سازی فضا به ما امکان می‌دهد تا قانون را دوباره اجتماعی کنیم.

واژگان و دست‌ها

اگرچه خشونت خودش می‌تواند گفتمانی باشد، اما از دید من، افزون بر این، دارای نوعی مادیت پراهمیت نیز هست. اگر صرفاً بر ابعاد گفتمانی قانون و مالکیت تمرکز کنیم، هم‌چنان که مطالعات بسیاری چنین می‌کنند، فیزیکی‌الیه/جسمانیت قانون، از جمله خشونت‌های مادی‌اش را فراموش می‌کنیم. قانون فقط یک بازی زبانی نیست. دیسکورس‌اش را نمی‌توان از پرکتیس مادی جدا کرد، بلکه باید به آن‌ها به‌طور دیالکتیکی مرتبط با هم اندیشید. اگر جسمانیت قانون را نادیده بگیریم، احتمال می‌رود تا زور و خشونت را بیرون از قانون تصور کنیم و خشونت قانون را موجه جلوه دهیم. قانون هرگز صرفاً کنشی ذهنی یا معنوی نیست.

نتیجه‌گیری

اگر دلمشغول جغرافیاهای قانون هستیم باید به خشونت‌های آن پردازیم. پرداختن به قانون نیز بدون تخیل جغرافیایی انتقادی، کامل نیست. خشونت، با خاستگاه‌ها، کنش‌ها و مشروعیت‌های مالکیت مرتبط است، با این حال چنین خشونت‌هایی شدیداً

^۱ broken windows

جغرافیایی نیز هستند. فضا به واسطه‌ی شکل‌های پرکتیکال و گفتمانی خشونت قانونی، تولید می‌شود، فراخوانده می‌شود، پودر می‌شود، نشان‌دار و متمایز می‌شود.

جغرافیاهای مالکیت، مانند جغرافیاهای قدرت، باید بخش اساسی/مکمل و نه ضمیمه‌ی تصویر تلقی شوند. فضا مندی، تأثیرات و مدالیت‌های خشونت مالکیت را به شیوه‌های خاصی متفاوت می‌سازد. مرز^۱، که هم‌چون کرانی^۲ خنثا به نظر می‌رسد به‌سان شرط امکان خشونت مالکیت عمل می‌کند و هم‌زمان متمایز و ساخته می‌شود. پیمایش عمیقاً در تأسیس اغلب خشن رژیم‌های مالکیت دست دارد و به‌عنوان شکل پرکتیکال قدرت شبکه‌ای عمل می‌کند. پیمایش‌گر نیز هم‌زمان نقش مهمی را در پروراندن دیدگاهی خاص درباره‌ی فضا به‌سان چیزی مجزا و بیگانه بازی می‌کند و در نتیجه به شدت در خلق ایدئولوژیک مالکیت نقش دارد. تمایزهای بین رژیم‌های مالکیت که پیمایش به ایجادشان کمک می‌کند، خودشان به تفاوت‌های عمیقاً تثبیت شده بین آن شکل‌های مالکیتی وابسته اند که درون مرز و بیرون از مرز قرار دارند. پیمایش، افزون بر این، کنشی پرکتیکال است که شبکه^۳ را به وجود می‌آورد. خشونت‌ها این‌جا به‌طور درونی عمل می‌کنند، به‌سان شکلی از استبداد بر خود^۴. از این مهم‌تر، آن‌هایی که از این شبکه تخطی می‌کنند یا به دشواری درون معناهايش قرار می‌گیرند می‌توانند به مستقیم‌ترین شکل ممکن، خشونت قانونی را – اغلب زیر نام مالکیت – تجربه کنند. این‌جا هم طبیعی‌بودگی این شبکه و تمایزهایش می‌تواند این خشونت‌ها را طبیعی جلوه دهد.

فضای اجتماعی‌شده می‌تواند متضاد از آب در بیاید برای مثال شکل‌هایی از خشونت دولتی را تحمیل کند که ممکن است بر ضد مشروعیت‌اش عمل کنند. وضع/تصویب/اجرای^۵ مالکیت هرگز کاملاً دربرگیرنده‌ی هنجارهای تنظیمی مسلط نیست بلکه مانند قدرت، به روی بازتفسیرهای نوآورانه گشوده است. سوژه‌های اجتماعی ممکن است به عملکردهایی که به آن‌ها تخصیص یافته است اعتراض کنند. اما این به هیچ‌رو ضروری نیست: نیازی نیست افراد آگاهانه پرکتیس‌هایی مقاومتی را شکل دهند تا درگیر پروژه‌هایی سیاسی شوند.

پیمایش را نیز باید به‌سان وضع/تصویبی اجتماعی در نظر گرفت، و نه ناگزیر، مسلم و به‌لحاظ شناخت‌شناسانه صریح. حرکات بین پیمایش و قلمرو در فضاهاست معماری پیچیده و عمیقاً سیاسی است. شبکه نمی‌تواند در غیاب روابط و پرکتیس‌های اجتماعی و سیاسی که آن را معنادار می‌کنند وجود داشته باشد. اگر ما با کنش‌های مان این شبکه را بازتولید یا تولید می‌کنیم پس می‌توانیم آن را به چالش بکشیم. تخطی‌های روزمره و نیز کنش‌های سیاسی رسمی‌تر می‌توانند قواعد مالکیت و تصویرهای فضایی همبسته با آن‌ها را متزلزل کنند.

هدف اصلی من این‌جا تأکید بر اهمیت پیوند مالکیت، خشونت و فضا است. اگر ما در جهانی زندگی می‌کنیم که غرق در مالکیت است، در نتیجه مهم است تا درباره‌ی ابعاد اتیکال مالکیت بی‌اندیشیم، درباره‌ی ویژگی‌های هم‌زمان گفتمانی و مادی‌اش، و نیز درباره‌ی جغرافیاهای مالکیت. بازشناسی خشونت‌ها در هسته‌ی مالکیت، بخش ضروری چنین پروژه‌ای به نظر می‌رسد.

منابع برگزیده:

Adams, C. F., ed. 1969. The works of John Adams. Vol. 9. Freeport, NY: Books for Libraries Press.

Agamben, G. 1998. Homo sacer: Sovereign power and bare life. Stanford, CA: Stanford University Press.

¹ frontier

² boundary

³ grid

⁴ self-despotism

⁵ enactment

- Arendt, H. 1970. *On violence*. Orlando, FL: Harcourt Brace Jovanovich.
- Benjamin, W. [1921] 1996. *Walter Benjamin: Selected writings, Vol. 1, 1913–1926*, ed. M. Bullock and M. W. Jennings. Cambridge, MA: Belknap Press, Harvard University Press.
- Bentham, J. [1843] 1978. Security and equality of property. In *Property: Mainstream and critical positions*, ed. C. B. MacPherson, 39–58. Toronto: University of Toronto Press.
- Blomley, N. 1994. *Law, space and the geographies of power*. New York: Guilford.
- FFF. 1997. Property, pluralism, and the gentrification frontier. *Canadian Journal of Law and Society* 12 (2): 187–218.
- FFF. 1998. Landscapes of property. *Law and Society Review* 32 (3): 567–612.
- FFF. 2000. “Acts,” “deeds,” and the violences of property. *Historical Geography* 28:6–107.
- FFF. 2002. Mud for the land. *Public Culture* 14 (3): 557–82.
- Blomley, N., D. Delaney, and R. T. Ford, eds. 2001. *The legal geographies reader*. Oxford: Blackwell.
- Blomley, N., and G. Pratt. 2001. Canada and the political geographies of rights. *The Canadian Geographer* 45 (1): 151–66.
- Butler, J. 1991. A note on the performative acts of violence. *Cardozo Law Review* 13 (4): 1303–04.
- Coutin, S. 1995. Ethnographies of violence: Law, dissidence, and the state. *Law and Society Review* 29 (3): 517–39.
- Davis, M. 1991. *City of quartz: Excavating the future in Los Angeles*. London: Verso.
- Derrida, J. 1990. Force of law: The “mystical foundation of authority.” *Cardozo Law Review* 11:20–1045.
- Fraser, N. 1991. The force of law: metaphysical or political? *Cardozo Law Review* 13 (4): 1325–31.
- Harvey, P. D. A. 1993. *Maps in Tudor England*. Chicago: University of Chicago Press.
- Hobbes, T. [1651] 1988. *Leviathan*. London: Penguin.
- Latour, B. 1987. *Science in action*. Milton Keynes: Open University Press.
- Lawson, P. G. 1986. Property crime and hard times in England, 1559–1620. *Law and History Review* 4: 86–127.
- Lefebvre, H. 1991. *The production of space*, trans. D. Nicholson Smith. Oxford: Blackwell.
- Locke, J. [1690] 1980. *Second treatise of government*. Indianapolis: Hackett Publishing Co. Inc.
- McFarlane, P. 1990. Stolen land. *Canadian Forum*, November: 18–21.
- Mill, J. S. [1859] 1975. On liberty. In *Three essays*. Oxford: Oxford University of Press.
- Mitchell, D. 1997. The annihilation of space by law: The roots and implications of anti-homeless laws in the United States. *Antipode* 29:303–35.
- Mitchell, T. 1991. *Colonizing Egypt*. Berkeley: University of California Press.
- Said, E. 1979. *Orientalism*. New York: Vintage.
- FFF. 1993. *Culture and imperialism*. New York: Alfred A. Knopf.
- Sarat, A. 1994. Speaking of death: Narratives of violence in capital trials. In *The rhetoric of law*, ed. A. Sarat and T. R. Kearns, 135–83. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- FFF, ed. 2001. *Pain, death, and the law*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Sarat, A., and T. R. Kearns. 1991. A journey through forgetting: Toward a jurisprudence of violence. In *The fate of law*, ed. A. Sarat and T. R. Kearns, 209–73. Ann Arbor: University of Michigan Press.

- Sarat, A., and T. R. Kearns. 1992a. Introduction. In *Law's violence*, ed. A. Sarat and T. R. Kearns, 1–23. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Sarat, A., and T. R. Kearns. 1992b. Making peace with violence: Robert Cover on law and legal theory. In *Law's violence*, ed. A. Sarat and T. R. Kearns, 49–84. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Simple, E. C. [1911] 1968. *Influences of geographic environment*. New York: Russell and Russell.
- Sennett, R. 1990. *Conscience of the eye: The design and social life of cities from the Middle Ages to the present*. New York: Knopf.
- Singer, J. W. 1992. Re-reading property. *New England Law Review* 26: 711–29.
- FFF . 2000a. *Entitlement: The paradoxes of property*. New Haven, CT: Yale University Press.
- FFF. 2000b. Property and social relations: From title to entitlement. In *Property and values: alternatives to public and private ownership*, ed. C. Geisler and G. Daneker, 3–20. Washington, DC: Island Press.
- Singer, J. W., and J. M. Beerman. 1993. The social origins of property. *Canadian Journal of Law and Jurisprudence* 6 (2): 217–48.
- Smart, C. 1989. *Feminism and the power of law*. New York: Routledge.
- Smith, N. 1996. *The new urban frontier: Gentrification and the revanchist city*. New York: Routledge.
- Tilly, C. 1990. *Coercion, capital, and European states AD 990 – 1990*. Oxford: Basil Blackwell.
- Walzer, M. 1994. Liberalism and the art of separation. *Political Theory* 12 (3): 315–30.
- Williams, R. 1983. *Keywords: A vocabulary of culture and society*. Oxford: Oxford University Press.